نعماني و مصادر غيبت (8(

 سيد محمد جواد شبيري زنجاني

اشاره‌

سلسله‌ مقالات‌ <نعماني‌ و مصادر غيبت>، با بررسي‌ آثار نعماني، درباره‌ تفسير نعماني‌ به‌ تفصيل‌ بحث‌ كرده‌ و بدين‌ نتيجه‌ رسيده‌ كه‌ اين‌ رساله‌ را نمي‌توان‌ روايت‌ به‌ شمار آورد. در ادامه‌ اين‌ كتاب‌ را به‌ عنوان‌ متني‌ تفسيري‌ بررسي‌ و درباره‌ جايگاه‌ ناسخ‌ و منسوخ‌ در آن‌ بحث‌ مي‌كند. در اين‌ شماره‌ دربارهِ‌ محكم‌ و متشابه‌ در اين‌ تفسير سخن گفته و با اشاره‌ به‌ آيه‌ قرآن‌ و احاديث‌ اهل‌ بيت‌ در ذيل‌ آيه، ديدگاه‌ اين‌ كتاب‌ را در اين‌ زمينه‌ توضيح‌ خواهيم‌ مي دهد.

دومين‌ مبحث‌ از مباحث‌ علوم‌ قرآني‌ كه‌ در تفسير نعماني‌ توضيح‌ گسترده‌اي‌ درباره‌ آن‌ داده‌ شده، مبحث‌ محكم‌ و متشابه‌ است. براي‌ روشن‌ شدن‌ ديدگاه‌ اين‌ تفسير، ناگزير به‌ ذكر خاستگاه‌ اين‌ بحث‌ و برخي‌ از نكات‌ اساسي‌ مرتبط‌ با آن‌ مي‌باشيم.

خاستگاه‌دو اصطلاح‌ محكم‌ و متشابه‌

دو اصطلاح‌ محكم‌ و متشابه‌ برگرفته‌ از آيه‌ 7 از سوره‌ آل‌ عمران‌ مي‌باشد:

)هوالّذي انزل‌ عليك‌ الكتاب‌ منه‌ آيات‌ محكمات، هن‌ ام‌ الكتاب، و اخر متشابهات، فأ‌مّا الّذين‌ في‌ قلوبهم‌ زيغ‌ فيتبعون‌ ما تشابه‌ منه‌ ابتغاء الفتنه` و ابتغاء تأ‌ويله، و مايعلم‌ تأ‌ويله‌ الاّ اللّه‌ والراسخون‌ في‌ العلم‌ يقولون‌ امنّا به، كل‌ من‌ عند ربّنا، و ما يذكّر الاّ اولوا الالباب(

از دير باز بحث‌ از محكم‌ و متشابه، گسترهِ‌ قابل‌ توجهي‌ از انديشه‌ دانشمندان‌ را به‌ خود اختصاص‌ داده‌ است. توضيح‌ مفاد محكم‌ و متشابه‌ و تعيين‌ مصاديق‌ اين‌ دو واژه، تلاش‌ براي‌ بر طرف‌ ساختن‌ ابهام‌ از آيات‌ متشابه، ارايهِ‌ معناي‌ درست‌ آيات‌ متشابه‌ و تبيين‌ حكمت‌ آيات‌ متشابه، از كوشش‌هايي‌ بوده‌ كه‌ در اين‌ زمينه‌ صورت‌ گرفته‌ است. اين‌ پرسش‌ اساسي‌ كه‌ آيا دانش‌ آيات‌ متشابه‌ تنها در اختيار ذات‌ ربوبي‌ است‌ يا راسخون‌ در علم‌ نيز به‌ اين‌ دانش‌ راه‌ دارند، شيوه‌ برخورد با آيات‌ متشابه‌ را تعيين‌ مي‌كند. پاسخ‌ اين‌ پرسش‌ با چگونگي‌ تركيب‌ آيه‌ فوق‌ مرتبط‌ است؛ اگر <راسخون‌ في‌ العلم> عطف‌ بر <اللّه> گرفته‌ شود و جمله‌ <يقولون...> جمله‌ حاليه، راسخون‌ در علم‌ نيز عالمان‌ به‌ آيات‌ متشابه‌ خواهند بود، ولي‌ اگر <راسخون‌ في‌ العلم> مبتدا‌ و جمله‌ <يقولون...> خبر آن، و واو عطف، جمله‌ دوم‌ را بر جملهِ‌ اول‌ عطف‌ كند، يا اساساً واو استينافي‌ دانسته‌ شود، قهراً علم‌ به‌ آيات‌ متشابه، به‌ پروردگار عالم‌ اختصاص‌ مي‌يابد. تعيين‌ هر يك‌ از دو احتمال‌ بالا، روش‌ مفسّر را در تفسير روشن‌ مي‌سازد.1 ما در اين‌جا به‌ چند نكته‌ برگرفته‌ از آيه‌ شريفه‌ اشاره‌ مي‌كنيم، سپس‌ به‌ احاديثي‌ كه‌ در زمينه‌ محكم‌ و متشابه‌ وارد شده‌ نگاهي‌ مي‌اندازيم‌ و در پايان‌ به توضيح ديدگاه‌ تفسير نعماني‌ در اين‌ مبحث‌ و مقايسه‌ آن‌ها با آراي قدماي‌ مفسران‌ مي پردازيم.

نكاتي‌ بر گرفته‌ از آيه‌

1. ظاهر آيه‌ ياد شده، اين‌ است‌ كه‌ تقسيم‌ آيات‌ قران‌ به‌ محكم‌ و متشابه، تقسيمي‌ فراگير بوده، هيچ‌ آيه‌اي‌ از اين‌ دو دسته بيرون‌ نيست.

2. اين‌ آيه، آيات‌ محكم‌ را ام‌ الكتاب‌ مي‌خواند. معناي‌ حقيقي‌ امّ، ظاهراً مادر مي‌باشد2 و اطلاق‌ آن‌ به‌ آيات‌ محكم‌ گويا از اين‌ روست‌ كه‌ آيات‌ محكم‌ پناهگاه‌ و مرجع‌ ساير آيات‌ قرآني‌ بوده؛ هم‌چنان‌ كه‌ فرزندان‌ به‌ سوي‌ مادر خويش‌ رفته‌ و از آبشخور وي‌ سيراب‌ مي‌شوند، آيات‌ متشابه‌ نيز به‌ آيات‌ محكم‌ بازگشته، در پناه‌ آن‌ها معنا مي‌يابند.

البته‌ اين‌ نكته‌ بر جاي‌ مي‌ماند كه‌ آيا آيات‌ متشابه، به‌ تنهايي‌ و بدون‌ كمك‌ گرفتن‌ از قرينه‌هاي‌ خارجي‌ مي‌تواند به‌ آيات‌ محكم‌ بازگردد، يا براي‌ ارجاع‌ متشابه‌ به‌ محكم‌ نيازمند مراجعه‌ به‌ قرينه‌هايي‌ هم‌چون‌ احاديث‌ پيامبر و اوصياي‌ وي‌ - صلوات‌ اللّه‌ عليهم - به‌ عنوان‌ مرجع‌ تفسير آيات‌ مي‌باشد؟ از اين‌ آيه‌ پاسخ‌ صريحي‌ به‌ اين‌ سؤ‌ال‌ استفاده‌ نمي‌شود، البته‌ اگر راسخون‌ در علم‌ را عالمان‌ به‌ تأ‌ويل‌ بدانيم، به‌ طور طبيعي‌ براي‌ تأ‌ويل‌ آيات‌ متشابه‌ بايد به ايشان‌ رجوع‌ كرد.

3. آيات‌ متشابه‌ به‌ دليل‌ تأ‌ويل‌ پذيري‌ دست‌ آويز بيماردلان‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ اهداف‌ نارواي‌ خويش‌ مي‌باشد. معناي‌ اصلي‌ تأ‌ويل، بازگرداندن‌ يك‌ شيء از حالت‌ خويش‌ مي‌باشد. اگر آيه‌ معنايي‌ ظاهري‌ داشته‌ باشد، بازگرداندن‌ آيه‌ از اين‌ معنا وتفسير آن‌ به‌ معناي‌ ديگر، از مصاديق‌ تأ‌ويل‌ به‌ شمار مي‌آيد. اگر آيه‌ مجمل‌ بود و دو يا چند معنا در آن‌ احتمال‌ رود، تعيين‌ يك‌ معنا براي‌ آيه‌ مصداق‌ ديگري‌ از تأ‌ويل‌ مي‌باشد، البته‌ اين‌ نكته‌ اهميت‌ دارد كه‌ آيا تأ‌ويل‌ هماره‌ در ارتباط‌ الفاظ‌ بامعاني‌ آن‌ها (يعني‌ موارد استعمالي آن‌ها) مي‌باشد، يا تعيين‌ مصداق‌ معاني‌ و ارايهِ‌ تصويري‌ براي‌ مفهوم‌ واژه‌ها، (برتر از آن‌چه‌ از الفاظ‌ استفاده‌ مي‌شود و با مقوله‌ دلالت‌ لفظ‌ بر معنا ارتباط‌ مي‌يابد) هم‌ در حوزه‌ تأ‌ويل‌ جاي‌ مي‌گيرد؟ در اين‌باره‌ بيش‌تر سخن‌ مي‌گوييم.

نكته‌اي‌ كه‌ در اين‌جا بر آن‌ تأ‌كيد مي‌ورزيم‌ آن‌ است‌ كه‌ ظاهراً، تفسير آيه‌ به‌ معناي‌ ظاهري‌ آن‌ تأ‌ويل‌ خوانده‌ نمي‌شود؛ هر چند قراين‌ قطعي‌ در كار باشد كه‌ معناي‌ ظاهري‌ آيه، مراد خداوند سبحان‌ نيست. البته‌ گاه‌ قراين‌ قطعي‌ به‌ اندازه‌اي‌ روشن‌ است‌ كه‌ در شكل‌گيري‌ ظهور آيه‌ نقش‌ دارد؛ مثلاً آيات‌ مربوط‌ به‌ صفات‌ الهي‌ كه‌ در آن‌ براي‌ حضرت‌ حق‌ <يد> و <وجه>و... اثبات‌ كرده‌ است، با توجه‌ به‌ قرينه‌ قطعي‌ عقلي‌ روشن‌ كه‌ بر جسم‌ نبودن‌ پروردگار دلالت‌ دارد، اصلاً ظهور در معناي‌ جسماني‌ ندارد؛ لذا جسم‌ گرايان‌ كه‌ به‌ اين‌ آيات‌ تمسك‌ جسته‌اند در واقع‌ معناي‌ خلاف‌ ظاهر آيه‌ را پيروي‌ كرده‌ كه‌ در گستره‌ تأ‌ويل‌ جاي‌ مي‌گيرد. بنابراين، آيات‌ بالا مي‌تواند از مصاديق‌ متشابه‌ به‌ شمار آيد.

نگاهي‌ به‌ احاديث‌ مربوط‌ به‌ آيه‌ شريفه‌

احاديث‌ پيامبر(ص) و اهل‌ بيت(ع) گاه‌ به‌ صراحت، با آوردن‌ اين‌ آيه‌ يا بخشي‌ از آن‌ درصدد تفسير آن‌ برآمده‌ است. از جمله‌ روايات‌ بسياري‌ كه‌ تأ‌كيد مي‌كند ائمه‌ معصومان‌ راسخان‌ در علمند و آنان‌ علم‌ تأ‌ويل‌ كتاب‌ را دارا مي‌باشند، از جمله‌ در صحيحه‌ فضيل‌ بن‌ يسار مي‌خوانيم:

قال‌ سأ‌لت‌ ابا جعفر(ع) عن‌ هذه‌ الروايه`: ما من‌ القرآن‌ آيه` الاّ و لها ظهرو بطن، فقال: ظهره‌ تنزيله‌ و بطنه‌ تأ‌ويله، منه‌ ما قدمضي‌ و منه‌ ما لم‌ يكن3، يجري‌ كما يجري‌ الشمس‌ و القمر... قال‌ اللّه‌ (و ما يعلم‌ تأ‌ويله‌ الاّ اللّه‌ و الراسخون‌ في‌ العلم) نحن‌ نعلمه4.

بنابراين‌ حديث، تأ‌ويل‌ به‌ بطن‌ قرآن‌ ارتباط‌ دارد و عالمان‌ به‌ تأ‌ويل‌ ائمه(ع) مي‌باشد. درباره‌ ارتباط‌ تنزيل‌ و تأ‌ويل‌ پس‌ از اين‌ سخن‌ خواهيم‌ گفت.

در صحيحه‌ ابي بصير از ابي‌ عبداللّه(ع) مي‌خوانيم: <نحن‌ الراسخون‌ في‌ العلم‌ و نحن‌ نعلم‌ تأ‌ويله>5. در نقلي‌ ابوبصير از ابو جعفر(ع) هم‌ قطعه‌ اول‌ حديث‌ را روايت‌ كرده‌ است.6

در صحيحه‌ ابوالصباح‌ الكناني‌از ابي‌ عبداللّه(ع) همين‌ جمله‌ <و نحن‌ الراسخون‌ في‌ العلم> تكرار شده‌ است.7

در روايات‌ ديگر هم‌ بر اين‌ امر تأ‌كيد شده‌ است8، لذا دركافي‌ و بصائرالدرجات9، بابي‌ را به‌ اين‌ امر اختصاص‌ داده‌اند كه‌ راسخان‌ در علم‌ ائمه(ع) مي‌باشند.

در پاره‌اي‌ از روايات‌ هم‌ از آيه‌ شريفه‌ اقتباس‌ شده‌ و از آن‌ به‌ روشني‌ برمي‌آيد كه‌ <راسخون‌ في‌ العلم> عطف‌ بر اللّه‌ است.10 هم‌چون‌ صحيحه‌ ابوعبيده‌ كه‌ در آن‌ درباره‌ آيه‌ اول‌ سوره‌ روم‌ به‌ نقل‌ از امام‌ باقر (ع) آمده: <يا ابا عبيده‌ ان‌ لهذا تأ‌ويلاً لايعلمه‌ الاّ اللّه‌ و الراسخون‌ في‌ العلم‌ من‌ آل‌ محمد>.11

در مقابل‌ اين‌ نقل‌هاي‌ بسيار معتبر و اطمينان‌ بخش12، از خطبه‌اي‌ كه‌ از حضرت‌ امير(ع) نقل‌ شده‌ برمي‌آيد كه‌ راسخون‌ در علم، تأ‌ويل‌ كتاب‌ را نمي‌دانند13، اين‌ روايت‌ در مقابل‌ آن‌ همه‌ روايات‌ قابل‌ استناد نيست، نكته‌ جالب‌ در اين‌ روايت‌ اين‌ است‌ كه‌ از آن‌ استفاده‌ مي‌گردد كه‌ معناي‌ ظاهري‌ راسخون‌ در علم‌ غير از تفسيري‌ است‌ كه‌ در اين‌ حديث‌ ارايه‌ شده؛ لذا روايت‌ درصدد توجيه‌ آيه‌ برآمده‌ است:

و قد مدح‌ اللّه‌ اعترافهم‌ بالعجز عن‌ تناول‌ ما لم‌ يحيطوا به‌ علما، و سمي‌ تركهم‌ التعمّق‌ فيما لم‌ يكلّفهم‌ البحث‌ عنه‌ رسوخاً.

اگر معناي‌ ظاهري‌ راسخان‌ في‌ العلم‌ مطابق‌ اين‌ روايت‌ باشد، نيازي‌ به‌ چنين‌ توضيحي‌ نيست‌ كه‌ خداوند ترك‌ تعمّق‌ اين‌ افراد را در آن‌ چه‌ به‌ دانش‌ آن‌ احاطه‌ ندارند، رسوخ‌ ناميده‌ است.14

به‌ هر حال، با عنايت‌ به‌ احاديث‌ اهل‌ بيت(ع) ترديدي‌ برجاي‌ نمي‌ماند كه‌ قرائت‌ وقف‌ بر <اللّه> در آيه‌ شريفه‌ بالا نادرست‌ بوده‌ و بايد <الراسخون‌ في‌ العلم> را معطوف‌ بر اللّه‌ بدانيم.

احاديث‌ بسياري‌ نيز، درباره‌ محكم‌ و متشابه‌ و تفسير اين‌ دو واژه‌ يا بيان‌ حكم‌ آن‌ها وارد شده‌ است؛ از جمله‌ در موثقه‌ ابي‌ بصير از ابي‌ عبداللّه(ع) آمده:

سمعته انّ‌ القرآن‌ فيه‌ محكم‌ و متشابه، فامّا المحكم‌ فنؤ‌من‌ به، فنعمل‌ به‌ وندين‌ به‌ و امّا المتشابه‌ فنؤ‌من‌ به‌ ولا نعمل‌ به‌ و هو قول‌ اللّه‌ تبارك‌ و تعالي: )فامّا الّذين‌ في‌ قلوبهم‌ زيغ...( الي‌ آخر الايه.15

همين‌ متن‌ را جابر جعفي‌ از حضرت‌ نقل‌ كرده‌ است.16

از احاديث‌ بسيار ديگر هم‌ استفاده‌ مي‌گردد كه‌ وظيفه‌ مؤ‌منان‌ در برابر آيات‌ محكم، عمل‌ به‌ آن‌ها و دربارهِ‌ آيات‌ متشابه‌ ايمان‌ به‌ آن‌ها مي‌باشد؛17 از جمله‌ در صحيحه‌ هشام‌ بن‌ سالم‌ از امام‌ صادق(ع) پس‌ از تقسيم‌ قاريان‌ قرآن‌ به‌ سه‌ گروه، در وصف‌ قاريان‌ بهشتي‌ آمده:

قاريِ‌ قر ا القرآن‌ فاستتر به‌ تحت‌ برنسه‌ فهو يعمل‌ بمحكمه‌ و يؤ‌من‌ بمتشابهه‌ و يقيم‌ فرائضه‌ و يحلّ حلاله‌ و يحرّم‌ حرامه.18

در روايتي‌ از پيامبر(ص) نقل‌ شده‌ كه‌ بايد به‌ محكم‌ عمل‌ كرده‌ و متشابه‌ را رها ساخت19؛ ظاهراً مراد از اين‌ احاديث‌ عمل‌ نكردن‌ به‌ متشابه‌ تا زماني‌ است‌ كه‌ بدين‌ وصف‌ باقي‌ باشد وگرنه‌ اگر متشابه‌ به‌ روشي‌ هم‌چون‌ تفسير اهل‌ بيت‌ از دايره‌ تشابه‌ بيرون‌ رود مشمول‌ چنين‌ حكمي‌ نيست.20 حال‌ شيوه‌ رفع‌ تشابه‌ از متشابهات‌ چيست؟ بحثي‌ ديگر است.

باري، اين‌ احاديث‌ هر چند در صدد روشن‌ ساختن‌ مفهوم‌ محكم‌ و متشابه‌ نيست‌ و تنها به‌ بيان‌ حكم‌ آن‌ها پرداخته‌ است، ولي‌ از آن‌ها مي‌توان‌ در تفسير محكم‌ و متشابه‌ بهره‌ جست، مثلاً با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ به‌ آيات‌ منسوخ‌ عمل‌ نمي‌شود، اين‌ آيات‌ در دايره‌ آيات‌ متشابه‌ قرار مي‌گيرد، چنان‌چه در هنگام‌ توضيح‌ ديدگاه‌ تفسير نعماني، خواهد آمد.

در رواياتي‌ كه‌ به‌ طور مستقيم‌ به‌ تفسير محكم‌ و متشابه‌ پرداخته‌ شده21، با تفسير محكم‌ به‌ آياتي‌ كه‌ به‌ آن‌ها عمل‌ مي‌شود، دو تفسير براي‌ متشابه‌ ارايه‌ داده‌ است: يكي‌ <الّذي‌ يشبه‌ بعضه‌ بعضاً>22 و ديگري: <ما اشتبه‌ علي‌ جاهله>.23

تفسير نخست‌ از نوعي‌ ابهام‌ برخوردار است؛ گويا مراد اين‌ است‌ كه‌ آيه‌ متشابه‌ آيه‌اي‌ است‌ كه‌ مي‌تواند به‌ معاني‌ گوناگون‌ گرفته‌ شود و چون‌ اين‌ معاني‌ از اين‌ نظر كه‌ هر يك‌ مي‌توانند مفاد آيه‌ باشند شبيه‌ يكديگرند، آيه‌ متشابه‌ خوانده‌ شده‌ است.

در تفسير دوم، تشابه‌ به‌ معناي‌ اشتباه‌ گرفته‌ شده. اشاره‌ شده‌ كه‌ معناي‌ آيه‌ متشابه، بر نادان‌ به‌ آن‌ مشتبه‌ و پوشيده‌ است. اين‌ تفسير بيانگر اين‌ است‌ كه‌ تشابه‌ آيه‌ امري‌ است‌ نسبي‌ و تنها نادانان‌ به‌ آيه، معناي‌ آيه‌ را درك‌ نمي‌كنند.24 در روايتي‌ از لزوم‌ ردّ متشابه‌ قرآن‌ به‌ محكم‌ آن‌ سخن‌ رفته‌ است25 كه با عنايت‌ به‌ روايات‌ بسياري‌ كه‌ امامان‌ معصوم(ع) را به‌ عنوان‌ مرجع‌ در شناخت‌ متشابهات‌ معرفي‌ مي‌كند26، بايد ردّ متشابه‌ به‌ محكم‌ را به‌ گونه‌اي‌ تفسير كرد كه‌ با مرجعيت‌ اهل‌ بيت‌ در اين‌ زمينه‌ سازگار باشد. در روايتي‌ از اميرالمؤ‌منين(ع) مي‌خوانيم:

عليكم‌ بهذا القرآن احلّوا حلاله، حرّموا حرامه‌ و اعملوا بمحكمه‌ و ردّوا متشابهه‌ الي‌ عالمه، فانّه‌ شاهد عليكم‌ و افضل‌ ما به‌ توسلتم.27

در حديثي‌ از امام‌ رضا(ع) هم‌ مي‌خوانيم‌ كه‌ حضرت‌ خطاب‌ به‌ يكي‌ از دانشمندان‌ مي‌گويد:

لا تتأ‌وّل‌ كتاب‌ اللّه‌ برا‌يك، فان‌ اللّه‌ عزوجل‌ يقول: و ما يعلم‌ تأ‌ويله‌ الاّ اللّه‌ و الراسخون‌ في‌ العلم.28

معناي‌ محكم‌ و متشابه‌ از ديدگاه‌ تفسير نعماني‌ و مقايسه‌ آن‌ با آراي‌ قدماي‌ مفسّران‌

از ديرباز، تفاسير گوناگوني‌ براي‌ دو اصطلاح‌ قرآني‌ محكم‌ و متشابه‌ ارايه‌ شده‌ كه‌ گاه‌ به‌ شانزده قول‌ رسانيده‌ شده‌ است.29 در اين‌جا ما در صدد بحث‌ از اين‌ اقوال‌ و بيان‌ تفاوت‌ و بررسي‌ آن‌ها نيستيم. پاره‌اي‌ از اين‌ اقوال‌ نيز در عصرهاي‌ پس‌ از تفسير نعماني‌ مطرح‌ شده‌ كه‌ ما به‌ آن‌ها كاري‌ نداريم. در اين‌جا ما درصدد يافتن‌ شباهت‌هايي‌ هستيم‌ كه‌ ميان‌ ديدگاه‌ تفسير نعماني‌ درباره‌ اين‌ دو اصطلاح‌ و آراي‌ مفسّران‌ متقدم‌ بر وي‌ ديده‌ مي‌شود. در تفسير نعماني‌ يك‌ تعريف‌ كاملاً مشخص‌ براي‌ اين‌ دو ديده‌ نمي‌شود، بلكه‌ عناصري‌ در توضيح‌ آن‌ها به‌ كار گرفته‌ شده‌ كه‌ برخي‌ از آن‌ها در كلمات‌ قدماي‌ مفسران‌ مشاهده‌ مي‌گردد. در مجموع‌ چهار عنصر در تفسير نعماني‌ درباره‌ اين‌ دو اصطلاح‌ به دست‌ مي‌آيد:

1. آيات‌ محكم‌ نسخ‌ نشده‌اند.

در كلمات‌ مفسّران‌ نخستين،‌ شبيه‌ اين‌ مطلب‌ ديده‌ مي‌شود؛ مثلاً از ابن‌ عباس‌ نقل‌ شده‌ كه‌ <محكمات‌ ناسخاتي‌ است‌ كه‌ به‌ آن‌ها عمل‌ مي‌گردد و متشابهات‌ منسوخات>.30 اين‌ عبارت‌ ظاهراً مسامحه‌ آميز بوده‌ و منظور گوينده‌ را نمي‌رساند. ظاهراً منظور از اين‌ قول‌ اين‌ است‌ كه‌ هر آيه‌اي‌ كه‌ منسوخ‌ نشده‌ باشد، محكم‌ است‌ (خواه‌ ناسخ‌ آيه‌ ديگر باشد يا نباشد). تعبير صحيح‌ همين‌ تعبير تفسير نعماني‌ است‌ و شبيه‌ آن‌ در يكي‌ از نقل‌ها از ضحاك‌ ديده‌ مي‌شود كه‌ محكم‌ به‌ غير منسوخ‌ (و نه‌ ناسخ) تفسير شده‌ است.31

در پاره‌اي‌ از روايات‌ نيز محكم‌ در برابر منسوخ‌ قرار گرفته‌ است؛ هم‌چون‌ صحيحه‌ معمربن‌ يحيي‌ از ابي‌جعفر(ع)32. در روايتي‌ ديگر هم‌ از امام‌ باقر(ع) نقل‌ شده‌ كه‌ <فالمنسوخات‌ من‌ المتشابهات‌ والمحكمات‌ من‌ الناسخات>33 كه‌ با دقت‌ در حديث، به‌ نظر مي‌رسد كه‌ الفاظ‌ آن‌ پس‌ و پيش‌ شده‌ و عبارت‌ درست‌ آن‌ چنين‌ است: <الناسخات‌ من‌ المحكمات>. در كلمات‌ مفسّران‌ هم‌ گاه‌ محكم‌ در برابر منسوخ‌ به‌ كار برده‌ شده‌ است.34 البته‌ در اطلاق‌ متشابه‌ بر آيات‌ منسوخ‌ اشكالي‌ به‌ نظر مي‌رسد كه‌ خواهد آمد.

2. محكم‌ همان‌ است‌ كه‌ در اقسام‌ آيات‌ قرآني‌ با تعبير <ما تأ‌ويله‌ في‌ تنزيله> از آن‌ ياد شده‌ است. در توضيح‌ اين‌ تعبير آمده‌ كه‌ مراد آياتي‌ است‌ كه‌ براي‌ تأ‌ويل‌ آن‌ به‌ چيزي‌ بيش‌تر از تنزيل‌ آن‌ نيازي‌ نيست.

براي‌ روشن‌ شدن‌ بيش‌تر اين‌ مطلب، بايد به‌ اقسامي‌ كه‌ در آغاز تفسير نعماني‌ براي‌ آيات‌ قرآني‌ ذكر شده‌ توجه‌ كرد، در ضمن اين اقسام اين‌ سه‌ قسم‌ ديده‌ مي‌شود: <منه‌ ما تأ‌ويله‌ في‌ تنزيله، و منه‌ ما تأ‌ويله‌ قبل‌ تنزيله،‌ و منه‌ ما تأ‌ويله‌ بعد تنزيله>.35

در شرح‌ تفصيلي‌ اين‌ اقسام‌ "ما تأ‌ويله‌ في‌ تنزيله" را به‌ آيات‌ تحريم‌ و تحليل‌ مربوط‌ دانسته‌ و اشاره‌ شده‌ كه‌ در اين‌ آيات، شنونده‌ نيازي‌ به‌ سؤ‌ال‌ درباره‌ آن‌ها ندارد.36 <ما تأ‌ويله‌ قبل‌ تنزيله> را هم‌ آياتي‌ دانسته‌ شده‌ كه‌ درباره‌ اموري است كه‌ در زمان‌ پيامبر(ص) پديدار شده‌ كه‌ حكم‌ آن‌ پيش‌تر بيان‌ نشده‌ و پيامبر خود نيز نسبت‌ به‌ حكم‌ آن‌ها آگاهي‌ نداشته‌ است.37 <ما تأ‌ويله‌ بعد تنزيله> هم‌ آياتي‌ است‌ كه‌ در آن‌ها حوادث‌ آينده‌ هم‌چون‌ جنگ‌هاي‌ حضرت‌ امير(ع) با گردن‌كشان‌ و قيامت‌ و رجعت‌ گزارش‌ شده‌ است.38

وجه‌ منطقي‌ اين‌ تقسيم‌ بندي‌ آشكار نيست‌ و معلوم‌ نيست‌ كه‌ آيا دربارهِ‌ آيات‌ قسم‌ دوم‌ و سوم‌ آيا نيازي‌ به‌ سؤ‌ال‌ از مفاد آيه‌ وجود دارد يا خير؟ از سوي‌ ديگر اين‌ تقسيم‌ بندي‌ فراگير نبوده؛ مثلاً آيات‌ مربوط‌ به‌ قصص‌ انبياي‌ گذشته‌ يا آيات‌ مربوط‌ به‌ توحيد و صفات‌ الهي‌ يا اخلاق‌ را در بر نمي‌گيرد.

در شرح‌ تفصيلي‌ اقسام‌ در تفسير نعماني‌ علاوه‌ بر سه‌ قسم‌ بالا، قسم‌ چهارمي‌ هم‌ افزوده‌ شده‌ كه‌ <ما تأ‌ويله‌ مع‌ تنزيله>39؛ در توضيح‌ اين‌ قسم‌ گفته‌ شده‌ كه‌ در اين‌ آيات‌ بر خلاف‌ آيات‌ قسم‌ نخست‌ كه‌ <تأ‌ويله‌ في‌ تنزيله>، تنها به‌ تنزيل‌ آيه‌ نمي‌توان‌ بسنده‌ كرد، بلكه‌ بايد تفسير آيه‌ نيز با آن‌ همراه‌ باشد. با ذكر چند مثال‌ اين‌ قسم‌ توضيح‌ داده‌ شده؛ يكي‌ آيه‌ )كونوا مع‌الصادقين( كه‌ در اين‌جا شنونده‌ بايد بداند كه‌ مراد از صادقين‌ كه‌ بايد مؤ‌منان‌ همراه‌ آنان‌ باشند كيانند. بر پيامبر لازم‌ است‌ آن‌ها را معرفي‌ كند و امت‌ نيز امر پيامبر را پيروي‌ نمايند. آيه‌ دستور اطاعت‌ از اولوا الامرهم‌ مثال‌ ديگري‌ است‌ كه‌ بدون‌ تفسير اولوا الامر به‌ عترت‌ پيامبر نياز مردم‌ بر آورده‌ نمي‌گردد. آيات‌ نماز و روزه‌ و ديگر عبادات‌ نيز از اين‌ قسم‌ است‌ كه‌ در كتاب‌ خدا به‌ گونه‌ مجمل‌ وارد شده‌ و كيفيت‌ آن‌ به‌ تبيين‌ پيامبر واگذار شده‌ است. آياتي‌ كه‌ در تولي‌ اولياء اللّه‌ و تبري‌ اعداء اللّه‌ وارد شده‌ همگي‌ نيازمند تفسير پيامبر براي‌ شناخت‌ اولياء اللّه‌ و اعداءاللّه‌ مي‌باشند.

در اين‌جا بد نيست‌ اين‌ توضيح‌ را بيفزاييم‌ كه‌ تفسير و تأ‌ويلي‌ كه‌ در اين‌ قسم‌ مطرح‌ شده‌ به‌ تعيين‌ مراد از الفاظ‌ قرآن‌ مربوط‌ نمي‌شود.40 <صادقين> از نظر لغوي‌ و مراد از آن‌ در استعمال‌ ابهامي‌ ندارد، ولي‌ چون‌ شناخت‌ مفاهيم‌ مورد امر و نهي‌ بدون‌ شناخت‌ مصاديق‌ آن، براي‌ امتثال‌ امر و نهي‌ كفايت‌ نمي‌كند، لاجرم‌ بايد مصاديق‌ اين‌ مفاهيم‌ هم‌ روشن‌ گردد. منظور از تفسير و تأ‌ويل‌ در اين‌جا تعيين‌ مصاديق‌ اين‌ مفاهيم‌ مي‌باشد؛ لذا اين‌ آيات‌ از اين‌ جهت‌ در محدوده‌ آيات‌ متشابه‌ جاي‌ مي‌گيرد. از مجموع‌ اين‌ توضيحات‌ چنين‌ برداشت‌ مي‌شود كه‌ آيات‌ محكم‌ بي‌نياز از تفسير (هم‌ در مرحله‌ مدلول‌ استعمالي‌ الفاظ‌ و هم‌ در مرحله‌ تعيين‌ مصداق‌ آن‌ها) مي‌باشند، ولي‌ آيات‌ متشابه‌ آياتي‌ هستند كه‌ در يكي‌ از اين‌ دو مرحله‌ نيازمند تفسير و تبيين‌ مي‌باشند.

3. لحن‌ تفسير نعماني‌ اين‌ معنا را به‌ ذهن‌ مي‌رساند كه‌ آيات‌ محكم‌ تنها در مورد حلال‌ و حرام‌ و واجبات‌ و محرمات‌ مي‌باشد،41 شبيه‌ همين‌ لحن‌ در كلمات‌ برخي‌ از مفسّران‌ پيشين‌ هم‌ ديده‌ مي‌شود،42 همين‌ مطلب‌ با تعبيري‌ روشن‌تر هم‌ از برخي‌ ديگر نقل‌ شده؛ مثلاً از مجاهد حكايت‌ شده‌ كه‌ وي‌ در تفسير محكم‌ مي‌گويد: <ما فيه‌ من‌ الحلال‌ والحرام، و ما سوي‌ ذلك‌ فهو متشابه‌ يصدّق‌ بعضه‌ بعضاً>.43

البته‌ در جايي‌ ديگر در تفسير نعماني‌ اشاره‌ شده‌ كه‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ نماز و روزه‌ و ديگر فرايض‌ نيازمند بيان‌ پيامبر خدا مي‌باشند.44 شايد بتوان‌ اين‌ دو گونه‌ عبارت‌ را چنين‌ با هم‌ سازگار نمود كه‌ اين‌ آيات‌ در بيان‌ اصل‌ فرايض، از ابهامي‌ برخوردار نيستند، ولي‌ در آن‌ها خصوصيات‌ اين‌ فرايض‌ ذكر نشده‌ است. بنابراين، اين‌ آيات‌ از جهتي‌ محكم‌ و از جهتي‌ ديگر متشابه‌ مي‌باشند.

4. در تفسير نعماني‌ آمده: <و امّا المتشابه‌ من‌ القرآن‌ فهو الّذي‌ انحرف‌ منه‌ متّفق‌ اللفظ‌ مختلف‌ المعني>. بنابراين توضيح‌، الفاظي‌ كه‌ در قرآن‌ در وجوه‌ و معاني‌ مختلف‌ استعمال‌ شده‌اند متشابه‌ مي‌باشند. در ادامه‌ وجوه‌ و معاني‌ مختلف‌ ضلال (صص‌ 12- 16)، وحي‌

(ص‌ 16)، خلق‌ (ص‌ 17)، فتنه‌ (صص‌ 17 و 18)، قضاء (صص‌ 18 -20)، نور(صص20 - 22)، امه`(صص22- 23) ذكر شده‌ است. در جاي‌ ديگري‌ از تفسير نعماني‌ معاني‌ كفر(صص60 و61)، شرك(صص 61 و 62)، ظلم‌ (صص‌ 63) آمده‌ است.

شبيه‌ اين‌ تفسير براي‌ متشابه‌ در مقدمه‌ تفسير قمي‌ نيز ذكر شده؛45 در جاي‌ جاي‌ جلد اوّل‌ تفسير قمي‌ معاني‌ الفاظ‌ مختلف‌ بيان‌ شده‌ است: ضلال‌ (ص‌ 7)، هدايه (ص‌ 30)، ايمان‌ و كفر (ص‌ 32 در ضمن‌ روايت)، حياه` (ص‌ 35)، عدّه` (ص‌ 78)، صلاه` خوف‌ (ص‌ 79)، صوم‌ (ص‌ 185 - در ضمن‌ روايت‌ -)، امّه` (ص‌ 323)، هدي‌ (ص‌ 359)، زنا و حدود آن‌ (ص‌ 95).

اين‌ تفسير براي‌ متشابه، با تفسير پيشين‌ براي‌ محكم‌ (عنصر دوم) چندان‌ سازگار به‌ نظر نمي‌آيد. واژه‌هايي‌ كه‌ در موارد گوناگون‌ قرآن‌ در معاني‌ مختلف‌ به‌ كار برده‌ مي‌شوند، الزاماً نيازمند تأ‌ويل‌ نيستند؛ زيرا چه‌ بسا در همين‌ واژه‌ها نيز در هر مورد قرايني‌ همراه‌ لفظ‌ وجود دارد كه‌ به‌ آن‌ ظهور خاصي‌ مي‌دهد و ديگر نيازي‌ به‌ تأ‌ويل‌ باقي‌ نمي‌ماند. پس‌ اين‌ تفسير با تفسير ديگري‌ كه‌ در برخي‌ كتب‌ تفسيري‌ براي‌ محكم‌ و متشابه‌ انجام‌ گرفته‌ (كه‌ محكم‌ تنها يك‌ تأ‌ويل‌ بر مي‌تابد و متشابه‌ چند تأ‌ويل)46 يكسان‌ نيست.

ارتباط‌ متشابه‌ با اصطلاح‌ قرآني‌ وجوه‌

يكي‌ از بحث‌هايي‌ كه‌ از ديرباز شاخه‌اي‌ از علوم‌ قرآني‌ به‌ شمار مي‌آيد، بحث‌ وجوه‌ و نظاير است؛ فن‌ وجوه، مربوط‌ به‌ الفاظي‌ است‌ كه‌ در جاهاي‌ گوناگون‌ قرآن‌ به‌ معاني‌ مختلف‌ به‌كار مي‌رود.

البته‌ در تفسير دو واژه‌ وجوه‌ و نظاير اختلاف‌ شده47 كه‌ چندان‌ به‌ بحث‌ ما مربوط‌ نيست.

قديمي‌ترين‌ كتاب‌ موجود در اين‌ فن‌ از مقاتل‌ بن‌ سليمان‌ بلخي‌ (م‌ 150) مي‌باشد كه‌ به‌ نام‌ الاشباه‌ والنظائر في‌ القرآن‌ الكريم‌ با تحقيق‌ دكتر عبداللّه‌ محمود شحاته‌ به‌ چاپ‌ رسيده‌ است.48

در اين‌جا مجال‌ توضيح‌ كامل‌ بحث‌ وجوه‌ نيست، تنها اشاره‌ مي‌كنيم‌ كه‌ بسياري‌ از معاني‌ گوناگوني‌ كه‌ براي‌ واژه‌ها ذكر شده، از دقت‌ كافي‌ برخوردار نيست، بلكه در واقع‌ الفاظ‌ در معاني‌ جامعي‌ به‌ كار رفته‌اند كه‌ معاني‌ مختلفي‌ را در بر مي‌گيرد، در برخي‌ موارد نيز خصوصيات‌ معاني‌ از قراين‌ ديگري‌ غير از لفظ‌ مورد نظر استفاده‌ مي‌شود، به عبارت ديگر استفاده‌ معناي‌ خاص‌ از باب‌ تعدّد دالّ و مدلول‌ است.

مقايسه‌ وجوهي‌ كه‌ در تفسير نعماني‌ براي‌ الفاظ‌ ذكر شده‌ با كتاب‌ مقاتل‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ تفسير نعماني‌ كاملاً مستقل‌ مي‌باشد؛ مثلاً نعماني‌ براي‌ خلق‌ چهار وجه‌ ذكر كرده‌ است: خلق‌ اختراع، خلق‌ استحاله`، خلق‌ تقدير، خلق‌ تغيير.49 مقاتل‌ بن‌ سليمان‌ هفت‌ وجه‌ براي‌ خلق‌ ذكر كرده50 كه‌ تنها يكي‌ از آن‌ها با كلام‌ نعماني‌ سازگار است.(وي‌ يكي‌ از معاني‌ خلق‌ را الخلق‌ في‌ الدنيا دانسته‌ كه‌ با خلق‌ اختراع‌ هماهنگ‌ است.)

نعماني‌ درباره‌ واژه‌ وحي، هفت‌ وجه‌ آورده‌ است: 1. وحي‌ النبوه` والرساله`، 2. وحي‌ الالهام، 3. وحي‌ الاشاره`‌، 4. وحي‌ التقدير، 5. وحي‌ الامر، 6. وحي‌ الكذب، 7. وحي‌ الخبر.51

مقاتل‌ براي‌ اين‌ واژه‌ پنج‌ معنا آورده‌ است‌ كه‌ سه‌ معناي‌ آن‌ با معاني‌ نعماني‌ يكسان‌ است‌ (اول‌ و دوم‌ و پنجم) و دو معناي‌ ديگر متفاوت‌ است: كتاب‌ و قول.52

تنها در موارد واژه‌ قضاء، تفسير نعماني‌ و كتاب‌ مقاتل، وجوه‌ يكساني‌ ارايه‌ داده‌اند53 كه‌ البته‌ در تعابير اين‌ دو تفاوت‌هايي‌ ديده‌ مي‌شود.

بنابراين، هيچ‌ گونه‌ ارتباط‌ ويژه‌اي‌ ميان‌ تفسير نعماني‌ و كتاب‌ مقاتل‌ در بحث‌ وجوه‌ قابل‌ اثبات‌ نيست.

كتابي‌ كه‌ با تفسير نعماني‌ ارتباط‌ تنگاتنگي‌ دارد، تفسير قمي‌ است. تفسير قمي‌ كه‌ براي‌ بحث‌ محكم‌ و متشابه‌ اهميت‌ ويژه‌اي‌ قايل‌ است‌ و بارها در ذيل‌ آيات‌ به‌ محكم‌ بودن‌ آن‌ها اشاره‌ مي‌كند54 و چه‌ بسا به‌ تبيين‌ وجوه‌ مختلف‌ يك‌ واژه‌ پرداخته است. وجوه‌ ذكر شده‌ در تفسير قمي، غالباً همان‌ وجوه‌ تفسير نعماني‌ است؛ مثلاً در تفسير نعماني‌ پنج‌ وجه‌ براي‌ فتنه‌ ذكر شده: اختبار55، كفر، عذاب، محبت‌ مال‌ و ولد، مرض56 كه‌ به‌ جز وجه‌ اخير، بقيه‌ وجوه‌ در مقدمه‌ تفسير قمي‌ براي‌ اين‌ واژه‌ ذكر شده‌ است.57 در تفسير نعماني‌ امت‌ را بر پنج‌ قسم‌ دانسته58 كه‌ همين‌ پنج‌ قسم‌ به‌ همراه‌ سه‌ قسم‌ ديگر در تفسير قمي‌ آمده‌ است.59

بي‌ ترديد بين‌ تفسير نعماني‌ و تفسير قمي‌ ارتباطي‌ ويژه‌ وجود داشته‌ كه‌ به‌ نظر مي‌آيد يكي‌ از ديگري‌ يا هر دو از منبع‌ مشترك‌ ديگري‌ اخذ و اقتباس‌ نموده‌اند.

تذكر چند نكته‌ درباره‌ محكم‌ و متشابه‌ در تفسير نعماني‌

1. در تفسير نعماني‌ تأ‌كيد شده‌ است‌ كه‌ براي‌ روشن‌ ساختن‌ متشابه‌ نياز به‌ <مسئله` الاوصياء> مي‌باشد و بدون‌ آن، آيات‌ متشابه‌ سبب‌ هلاكت‌ مردمان‌ مي‌باشد.60 اين‌ مطلب‌ در روايات‌ بسيار ديگري‌ هم‌ ديده‌ مي‌شود؛ چنان‌چه‌ پيش‌تر اشاره‌ شد.

2. متشابه‌ خواندن‌ آيات‌ منسوخ‌ خالي‌ از دشواري‌ نيست؛ زيرا علماي‌ اصول‌ روشن‌ ساخته‌اند كه‌ پديده‌ نسخ‌ در واقع، تقييد اطلاق‌ زماني‌ آيات‌ منسوخ‌ مي‌باشد. ظاهر اوّلي‌ آيات‌ منسوخ‌ اين‌ است‌ كه‌ حكمي‌ كه‌ در اين‌ آيات‌ بيان‌ شده‌ براي‌ تمام‌ زمان‌ها مي‌باشد. با آمدن‌ آيه‌ ناسخ‌ معلوم‌ مي‌گردد كه‌ آيه‌ نسخ‌ شده‌ تنها در زماني‌ خاص‌ (يعني‌ تا زمان‌ ورود آيه‌ ناسخ) كاربرد داشته‌ است. بنابراين، آيه‌ ناسخ‌ قرينه‌ بر اين‌ معنا است‌ كه‌ معناي‌ ظاهري‌ آيه‌ منسوخ‌ (و اطلاق‌ زماني‌ آن) مراد نيست. با توجه‌ به‌ اين‌ توضيح، دشواري‌ متشابه‌ دانستن‌ آيات‌ منسوخ‌ آشكار مي‌گردد؛ چون‌ پيش‌تر گفتيم‌ كه‌ آيات‌ متشابه‌ تأ‌ويل‌ پذيرند و بيمار دلان‌ با ارايه‌ معنايي‌ كه‌ از ظاهر آيات‌ متشابه‌ بر نمي‌آيد، در صدد رسيدن‌ به‌ اهداف‌ نارواي‌ خود مي‌باشند. در آيات‌ منسوخ‌ معناي‌ ظاهري‌ آيه، معنايي‌ است‌ كه‌ مراد خداوند سبحان‌ نمي‌باشد؛ نه‌ معناي‌ تأ‌ويلي‌ آيه.

به‌ نظر مي‌رسد متشابه‌ دانستن‌ آيات‌ منسوخ‌ در حقيقت‌ نوعي‌ گسترش‌ مفهومي‌ براي‌لفظ متشابه‌ از مورد آيه‌ 7 آل‌ عمران‌ مي‌باشد. در واقع‌ با توجه‌ به‌ اين‌ كه‌ آيات‌ منسوخ‌ با آيات‌ متشابه‌ تأ‌ويل‌پذير از اين‌ جهت‌ كه‌ هر دو قابل‌ عمل‌ نيستند مشابهت‌ دارند، آيات‌ منسوخ‌ در حوزه‌ آيات‌ متشابه‌ قرار داده‌ شده‌ است. البته‌ اين‌ گسترش‌ مفهومي‌ كه‌ از باب‌ مجاز مي‌باشد، نيازمند به‌ دليل‌ است‌ كه‌ مي‌توان‌ روايات‌ را دليل‌ آن‌ دانست.

3. در پاره‌اي‌ از قسمت‌هاي‌ تفسير نعماني‌ كه‌ به‌ بحث‌ محكم‌ و متشابه‌ مي‌پردازد اشتباه‌هايي‌ در نسخه‌ موجود اين‌ تفسير رخ‌ داده‌ كه‌ برخي‌ از آن‌ها را مصحّح‌ بحار تصحيح‌ كرده‌ و برخي‌ ديگر تصحيح‌ نشده‌ باقي‌ مانده‌ است. هم‌چون:

- در آغاز تفسير واژه‌ فتنه، عبارت‌ افتادگي‌ دارد؛ اصل‌ عبارت‌ بايد مثلاً چنين‌ باشد:

<سأ‌لوه‌ عن‌ المتشابه‌ في‌ تفسير الفتنه` فقال‌ [هو علي‌ خمسه` اوجه‌ فمنه‌ فتنه` الاختبار و هو قوله‌ تعالي] الم‌ احسب‌ الناس‌ ان‌ يتركوا...(ص‌ 17)> كه‌ عبارت‌ داخل‌ كروشه‌ افتاده‌ و به‌ قرينه‌ سياق‌ و به‌ قرينه‌ تفسير قمي، ج‌ 1، ص‌ اصلاح‌ شد.

- در عبارت‌ <امّا قضاء الكتاب‌ والحتم‌ فقوله‌ تعالي: في‌ قصه` مريم: و كان‌ امراً مقضياً، "اي‌ معلوماً"> (ص‌ 19) ظاهراً معلوماً مصحّف‌ بوده‌ و اصل‌ آن‌ مكتوباً يا محتوماً بوده‌ است.

- در آغاز ذكر اقسام‌ الامه` نيز عبارت‌ افتادگي‌ دارد، اصل‌ عبارت‌ نظير اين‌ مي‌باشد: "و سأ‌لوه‌ صلوات‌ اللّه‌ عليه‌ عن‌ اقسام‌ الامه` في‌ كتاب‌ اللّه‌ فقال: [الامه` في‌ كتاب‌ اللّه‌ علي‌ وجوه، منها المذهب‌ و هو] قوله‌ تعالي: كان‌ الناس‌ امه` واحده`"، كه‌ به‌ قرينه‌ تفسير قمي، ج‌ 1، ص‌ 323 و تفسير نعماني، ص‌ 26 عبارت‌ داخل‌ [ ] افزوده‌ شد.

خلاصه‌ كلام‌ درباره‌ تفسير نعماني‌ به‌ عنوان‌ متني‌ تفسيري‌

اين‌ تفسير با وجود پاره‌اي‌ اختلالات‌ (كه‌ برخي‌ ناشي‌ از اشتباه‌ ناسخان‌ مي‌باشد) از متون‌ ارزشمند تفسيري‌ است. ديدگاه‌هاي‌ مؤ‌لف‌ در تفسير آيات‌ بايد مدّ نظر باشد و انكار اين‌ كتاب‌ به‌ عنوان‌ متني‌ روايي‌ سبب‌ بي‌ارزش‌ شدن‌ آن‌ به‌ عنوان‌ متني‌ تفسيري‌ نيست.

------------------

پي نوشت ها :

1. از مصادر سودمند در اين‌ زمينه‌ مقاله‌ <آيا تأ‌ويل‌ قرآن‌ را فقط‌ خداوند مي‌داند؟> نوشته‌ بهاءالدين‌ خرمشاهي‌، قرآن‌ پژوهي، صص‌ 732 - 745.و نيز مقاله تأ ويل در دانشنامه جهان اسلا‌م، نگارش حسن طارمي، به‌ويژه بخش چهارم<آگاهي از تأويل قرآن>.

2. در بسياري‌ از كتب‌ لغت، يكي‌ از معناي‌ حقيقي‌ <ام> (يا معناي‌ حقيقي‌ منحصر آن)، اصل‌ و پايه‌ اشيا دانسته‌ شده‌ است‌ (به‌ طور نمونه‌ كتاب‌ العين، ج‌ 8، ص‌ 426؛ تهذيب‌ اللغه`، ج‌ 15، صص‌ 631 و 633؛ الصحاح، ج‌ 5، ص‌ 1863؛ لسان‌ العرب، ج‌ 12، صص‌ 28 و 31 و 32؛ مجمع‌البحرين، ج‌ 6، ص‌ 9)، ولي‌ بعيد نيست‌ معناي‌ اصلي‌ واژه‌ ام، مادر باشد كه‌ با تجريد اين‌ معنا از خصوصيت‌ آن، معناي‌ انتزاعي‌ اساس‌ و پايه‌ براي‌ اين‌ واژه‌ شكل‌ گرفته‌ باشد. روند طبيعي‌ وضع‌ الفاظ‌ اين‌ است‌ كه‌ واژگان‌ نوعاً در معاني‌ محسوس‌ و ملموس‌ وضع‌ شده‌ سپس‌ به‌ معاني‌ انتزاعي‌ و نامحسوس‌ گسترش‌ مي‌يابد.

3. در نقل‌ بصائر، ج‌ 2، ص‌ 203: <ما لم‌ يجيِ> ذكر شده‌ و در نقل‌ تفسير عياشي، ج1، ح 5، ص11، <مالم‌ يكن‌ بعد>، به‌ هر حال‌ مراد آن‌ است‌ كه‌ تأ‌ويل‌ آيه، پس‌ از تنزيل‌ آن‌ مي‌باشد.

4. بصائر الدرجات‌، ح 7، ص‌196 و با اختلافي‌ در الفاظ‌ در ح 2، ص‌ 203 و در تفسير عياشي‌، ج‌ 1، ح 5، ص‌ 11 و قعطه‌ آخر حديث‌ در تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح 7، ص‌ 164.

5. كافي‌ ج1، ح 1 ، ص‌ 213، بصائر الدرجات،‌ح 5 و 7، ص‌ 204، تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح 8، ص‌ 164.

6. تأ‌ويل‌ الايات‌ ص‌ 423 به‌ نقل‌ از تفسير ابن‌ ماهيار.

7. كافي‌ ج‌ 1، ح 6، ص 186، تهذيب‌ ج‌ 4، ح 1، ص‌ 132، بصائر الدرجات، ح 1 و 6 صص‌ 202 و 204، تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح 155، ص247، مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب‌ ج‌ 1، ص‌ 285، ج‌ 4، ص‌ 215.

8. هم‌چون‌ روايت‌ بريد بن‌ معاويه‌ عجلي‌ از امام‌ باقر(ع) كه‌ در برخي‌ نقل‌ها با تعبير <احدهما> آمده‌ است‌ (كافي‌ ج‌ 1، ح2، ص‌ 213؛ بصائر الدرجات، ح‌ 4، ص‌ 203 و ح‌ 8، ص‌ 204؛ تفسير عياشي، ج‌ 1، ح‌ 6، ص‌ 164؛ تفسير قمي، ج‌ 1، ص‌ 96، با اختلافاتي‌ در الفاظ‌ احاديث‌ و زياده‌ و نقيصه‌ در اين‌ مصادر) و همين‌ متن‌ با سندي‌ ديگر در بشاره` المصطفي، ص‌ 193 و به‌ گونه‌ مرسل‌ از امام‌ باقر(ع) در دعائم‌ الاسلام، ج‌ 1، ص‌ 20. و نيز روايت‌ عبدالرحمن‌ بن‌ كثير از ابوعبداللّه(ع) (كافي‌ ج‌ 1، ح‌ 3، ص‌ 213 و نيز ح‌ 14، ص‌ 414؛ مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب، ج‌ 4، ص‌ 421. و نيز روايت‌ الحسن‌ بن‌ عباس‌ بن‌ حريش‌ از جعفر ثاني‌ كه‌ در ضمن‌ آن‌ به‌ نقل‌ از امام‌ باقر(ع) راسخون‌ در علم‌ بر پيامبر و ائمه‌ تطبيق‌ شده‌ است‌ (كافي‌ ج‌ 1، ص‌ 245) و نيز در دو نقل‌ در كتاب‌ سليم‌ بن‌ قيس‌ هلالي‌ (صص‌ 771 و 941) و نيز در روايت‌ امام‌ حسن‌ و احتجاج‌ وي‌ با معاويه‌ (احتجاج، ج‌ 2، ص‌ 63) و در روايت‌ ابي‌ القاسم‌ كوفي‌ (مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب‌ ج‌ 1، ص‌ 285) و در روايت‌ ابانه‌ ابي‌ العباس‌ فلكي‌ از حضرت‌ امير(ع) (مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب‌ ج‌ 3، ص‌ 98) نيز راسخون‌ در علم‌ به‌ اميرالمؤ‌منين‌ و ائمه‌ تفسير شده‌ است. به‌ نقل‌ احتجاج، ج‌ 1، ص‌ 536، ابن‌ عباس‌ در خطاب‌ به‌ حضرت‌ امير گواهي‌ داده‌ كه‌ حضرت‌ از راسخون‌ در علم‌ مي‌باشد. نيز در خطبه‌ 144 نهج‌ البلاغه‌ آمده‌ است: اين‌ الّذين‌ زعموا انّهم‌ الراسخون‌ في‌ العلم‌ دوننا كذباً و بغياً علينا (شرح‌ ابن‌ ابي‌ الحديد، ج‌ 9، ص‌ 84؛ غرر الحكم، صص‌ 115،2001؛ مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب، ج‌ 1، ص‌ 285)

9.كافي ج 1، صص 213 ، بصائر الدرجات صص 202 - 204.

10.كمال‌ الدين، ح‌ 3، ص‌ 649؛ بصائر الدرجات، ح‌ 6، ص‌ 506؛ دلائل‌ الامامه‌ صص‌ 483 و 478؛ غيبت‌ نعماني، ح‌ 1، ص‌ 41 و ح‌ 5، ص‌ 250.

11. كافي‌ ج‌ 8، صص‌ 269 و 397؛ تفسير قمي، ج‌ 2، ص‌ 152 (ذيل‌ سوره‌ روم).

12. البته‌ پاره‌اي‌ از اين‌ احاديث‌ از جهت‌ سندي‌ غير معتبر است، ولي‌ مجموع‌ اين‌ احاديث‌ اطمينان‌آور بوده‌ و برخي‌ از آن‌ها از جهت‌ سندي‌ نيز معتبر مي‌باشد.

13. نهج‌ البلاغه، خطبه‌ 91 معروف‌ به‌ خطبه‌ اشباح، شرح‌ ابن‌ ابي‌ الحديد، ج‌ 6، ص‌ 403؛ تفسير عياشي، ج‌ 1، ح‌ 5، ص‌ 163، توحيد، ص‌ 53.

14. شبيه‌ اين‌ كلام‌ از عايشه‌ هم‌ نقل‌ شده‌ است‌ (تفسير طبري‌ ج‌ 3، ص‌ 214).

15. تفسير قمي‌ ج‌ 2، ص‌ 451؛ تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح‌ 6، ص‌ 11 و ح‌ 4، ص‌ 162 و نيز در بصائر الدرجات، ح‌ 3، ص‌ 203 اين‌ روايت‌ به‌ نقل‌ از وهيب‌ بن‌ حفص‌ از ابي‌ عبداللّه(ع) آمده‌ كه‌ با عنايت‌ به‌ ساير موارد به‌ويژه‌ نقل‌ تفسير قمي‌ و نيز نقل‌ بسيار وهيب‌ بن‌ حفص‌ از ابي‌ بصير به‌ نظر مي‌رسد كه‌ در سند آن‌ <عن‌ ابي‌ بصير> افتاده‌ است.

16. اصل‌ جعفر بن‌ محمد بن‌ شريح‌ چاپ‌ شده‌ در ضمن‌ اصول‌ سته` عشر (ص‌ 66، چاپ‌ تحقيقي، ص‌ 225)

17. 1 - روايتي‌ از پيامبر(ص) (خصال، ح‌ 216، ص‌ 164؛ معدن‌ الجواهر، ص‌ 31) 2 - روايتي‌ از امام‌ مجتبي(ع) (احتجاج، ج‌ 2، ص‌ 27 و نزديك‌ به‌ مضمون‌ آن‌ در ارشاد القلوب، ج‌ 1، ص‌ 79) 3 - دعاي‌ امام‌ صادق(ع) (كافي، ج‌ 2 ص‌ 574) 4 - دعايي‌ ديگر (مصباح‌ المتهجد ص‌ 456، بلدامين‌ ص‌ 115) نيز، ر.ك: سعدالسعود، ص‌ 222؛ تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح‌ 2، ص‌ 9و ح‌ 185، ص‌ 80 و ح‌ 2، ص‌ 162؛ تفسير قمي، ج‌ 1، ص‌ 96؛ كافي‌ ج‌ 2، ح‌ 11، ص‌ 630؛ معاني‌ الاخبار، ح‌ 1، ص‌ 189.

18. خصال، ح‌ 165، ص‌ 142.

19. امالي‌ طوسي، ح 743، ص‌ 357 (مج‌ 12/82)

20. به‌ ويژه‌ ر.ك؛ احتجاج، ج‌ 1، ص‌ 146؛ يقين، ص‌ 351؛ اقبال‌ ص‌ 456؛ تحصين، ص‌ 582.

21. تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ح‌ 1، ص‌ 10 و ح 3، ص‌ 162، ح 7، و نيز ح 7، ص‌11 كه‌ به‌ نظر مي‌رسد كه‌ تفسير محكم‌ از متن‌ حديث‌ افتاده‌ است‌ (به‌ويژه‌ ر.ك. ح 3، ص‌ 162)

22. همان، ج‌ 1، ص‌ 10.

23. همان، ج‌ 1، ح 7، ص‌ 11، ح 1، و 162.

24. لذا اين‌ حديث‌ در شمار احاديثي‌ قرار مي‌گيرد كه‌ راسخون‌ در علم‌ را عالمان‌ به‌ تأ‌ويل‌ متشابهات‌ كتاب‌ مي‌داند.

25. در روايات‌ بسياري‌ اشاره‌ شده‌ كه‌ معرفت‌ كامل‌ به‌ كتاب‌ خدا جز در دست‌ ائمه‌ معصومين(ع) نيست، از جمله‌ در روايتي‌ آمده‌ كه‌ امام‌ باقر(ع) خطاب‌ به‌ قتاده‌ فرمودند كه: انّما يعرف‌ القرآن‌ من‌ خوطب‌ به‌ (كافي‌ ج‌ 8، ح 485، ص‌ 311) البته‌ اصوليان‌ در كتب‌ خويش‌ روشن‌ ساخته‌اند كه‌ اين‌ گونه‌ روايات‌ با حجيت‌ ظواهر قرآن‌ پس‌ از مراجعه‌ به‌ احاديث‌ منافاتي‌ ندارد و از آن‌ها استفاده‌ نمي‌شود كه‌ شرط‌ تفسير قرآن، يافتن‌ حديثي‌ بر طبق‌ آن‌ مي‌باشد (ر.ك. فرائد الاصول، ج‌ 1، صص 142 -149)باري‌ ما در اينجا تنها موارد رواياتي‌ را ذكر مي‌كنيم‌ كه‌ در آن‌ از محكم‌ و متشابه‌ سخن‌ به‌ ميان‌ آمده، معرفت‌ به‌ آن‌ها را منحصر در اهل‌ بيت‌ دانسته‌ و بر لزوم‌ مراجعه‌ به‌ ايشان‌ در اين‌ زمينه‌ تأ‌كيد ورزيده‌ است: كتاب‌ سليم‌ ص‌ 783 و 843، كافي‌ ج‌ 1، ح 1، ص‌ 64، ج‌ 5، ح 1، ص 65، اختصاص‌ ص‌98 و 235، بصائر الدرجات،‌ ح 3 ، ص‌ 135 و ح 3، 198، تحف‌ العقول‌ صص‌ 193 و 348 و 451، تفسير عياشي‌ ج‌ 1، ص‌ 14 و ح177، ص‌ 253، تفسير قمي‌ ج‌ 1، ص‌ 182، احتجاج، ح1و2، ج‌ 1، ص‌ 610، ارشاد ج‌ 1، ص‌ 34، امالي‌ صدوق‌ مج‌ 55/1، توحيد، ص‌304/1، خصال، ح‌ 131، ص‌ 257 و ح‌ 1، ص‌ 576؛ شواهد التنزيل، ج‌ 1، ح‌ 41، ص‌ 47؛ غيبت‌ نعماني، ص‌ 80؛ كمال‌ الدين، ح‌ 37، ص‌ 284؛ مناقب‌ ابن‌ شهر آشوب، ج‌ 2، ص‌ 38؛ تأ‌ويل‌ الايات، ص‌ 631 (ذيل‌ سوره` حديد)؛ نهج‌ البلاغه، خطبه‌ اول‌ و نيز خطبه‌ 210 و شرح‌ ابن‌ ابي‌ الحديد، ج‌ 1، ص‌ 116، و نيز ر.ك: كافي‌ ج‌ 1، ح 9، ص‌ 43، امالي‌ صدوق‌ مج‌ 15/16، محاسن‌ ج‌ 1، ح201، ص‌206.

26. عيون‌ اخبار الرضا(ع)، ج‌ 1، ح‌ 39، ص‌ 290؛ احتجاج، ج‌ 2، ص‌ 383.

27. غرر الحكم، ح‌ 1986، ص‌ 111.

28. عيون‌ اخبار الرضا(ع)، ج‌ 1، ح‌ 1، ص‌ 191؛ امالي‌ صدوق، مجلس‌ 20، ح‌ 3.

29. گزارش‌ اقوال‌ قدماي‌ مفسّران‌ به‌ صورت‌ گسترده‌ در تفسير طبري‌ ، ذيل‌ آيه‌ مورد بحث‌ آمده‌ است‌ (تحقيق‌ محمود شاكر، ج‌ 3، صص‌ 202 - 206)، براي‌ اقوال‌ ديگر ر.ك: اتقان‌ سيوطي‌ (تصحيح‌ فوّاز احمد زمرلي) ج‌ 1، ص‌ 592 - 601 و براي‌ بررسي‌ اين‌ اقوال‌ ر.ك‌ به‌ تفسير مناهج‌ البيان ج 1 صص 19-28، الميزان‌ ج 3 و...، در حاشيه‌ البرهان‌ في‌ علوم‌ القرآن، زركشي، تحقيق‌ يوسف‌ عبدالرحمن‌ مرعشلي، ج‌ 2، ص‌ 197، مصادر بسياري‌ را كه‌ به‌ بحث‌ محكم‌ و متشابه‌ پرداخته‌ نام‌ برده‌ است.

30. تفسير طبري، ج‌ 3، صص‌ 202 و 203.

31. تفسير نعماني، ج‌ 3، ص‌ 203.

32. كافي، ج‌ 5، ح‌ 8، ص‌ 556؛ تهذيب، ج‌ 7، ح‌ 64، ص‌ 463 و نظير آن‌ در مسائل‌ علي‌ بن‌ جعفر، ص‌ 144.

33. كافي، ج‌ 2، ح‌ 1، ص‌ 28.

34. به‌ عنوان‌ نمونه‌ ر.ك: فقه‌ القرآن‌ راوندي، ج‌ 2، صص‌ 184 و 344 و 346؛ سعدالسعود، صص‌ 226 و 286 والتمهيد في‌ علوم‌ القران، ج‌ 2، صص‌ 306، 308، 333، 344، 363، 378 (به‌ نقل‌ از كتب‌ تفسيري‌ مختلف)؛ بحوث‌ في‌ تاريخ‌ القران‌ و علومه، صص‌ 207، 211، 241، 250، 254 (به‌ نقل‌ از كتب‌ گوناگون‌ بويژه‌ الاتقان‌ سيوطي).

35. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 4، در اين‌ باره‌ هم‌چنين‌ ر.ك: تفسير قمي، ج‌ 1، صص‌ 5 و 13 - 15.

36. بحار، ج‌ 93، ص‌ 68.

37. همان، ج‌ 93، ص‌ 69.

38. همان، ج‌ 93، ص‌ 77.

39. همان، ج‌ 93، ص‌ 68، البته‌ در ص‌ 78 كه‌ به‌ توضيح‌ اين‌ قسم‌ پرداخته‌ شده‌ عنوان‌ فوق‌ از نسخه‌ تفسير نعماني‌ افتاده‌ و مصحح‌ كتاب‌ با عنايت‌ به‌ متن‌ قبلي، و تفسير قمي‌ ص‌ 12، عنوان‌ را افزوده‌ است.

40. البته‌ ممكن‌ است‌ گفته‌ شود تفسير <الصادقين> به‌ اهل‌ بيت، بر اين‌ مبناست‌ كه‌ الف‌ و لام‌ در <الصادقين> عهد است‌ نه‌ جنس؛ لذا به‌ نوعي‌ به‌ تعيين‌ مراد استعمالي‌ واژه‌ها باز نمي‌گردد، ولي‌ روشن‌ نيست‌ كه‌ روايات‌ به‌ چنين‌ مطلبي‌ نظر داشته‌ باشد، بلكه‌ روايات‌ مي‌تواند به‌ اين‌ نكته‌ ناظر باشند كه‌ كساني‌ كه‌ از همه‌ جهت‌ در انديشه‌ و گفتار و كردار صادق‌ و درست‌ مي‌باشند جز اهل‌ بيت‌ نيستند، به‌ قول‌ شهريار:

چو به‌ دوست‌ عهد بندد زميان‌ پاكبازان‌

‌چو علي‌ كه‌ مي‌تواند كه‌ به‌ سر برد وفا را

صادق‌ به‌ معناي‌ واقعي‌ جز در سايه‌ عصمت‌ معنا ندارد.

41. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 12.

42. ر.ك: تفسير طبري، ج‌ 3، ص‌ 202 (نقل‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طلحه` از ابن‌ عباس).

43. تفسير طبري، ج‌ 3، ص‌ 204.

44. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 78.

45. تفسير قمي، ج‌ 1، صص‌ 7 و 96.

46. تفسير طبري، ج‌ 3، ص‌ 204.

47. ر.ك:مقدمه‌ وجوه‌ القران، نگارش اسماعيل‌ بن‌ احمد حيري‌ نيشابوري تحقيق‌ دكتر نجف‌ عرشي، مشهد بنياد پژوهش‌هاي‌ اسلامي، 1422، صص‌ 33 - 35.

48. در مقدمه‌ كتاب‌ پيشين، صص‌ 36 - 39، فهرست‌ كساني‌ كه‌ در اين‌ فن‌ كتاب‌ نوشته‌اند (خواه‌ كتاب‌ آن‌ها به‌ دست‌ ما رسيده‌ باشد يا نرسيده‌ باشد) ارائه‌ شده‌ است.

49. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 17.

50. الاشباه‌ والنظائر، ح‌ 124، ص‌ 261.

51. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 16.

52. الاشباه‌ والنظائر، ح‌ 55، ص‌ 168.

53. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 18 - 20؛ الاشباه‌ و النظائر، ح‌ 152، ص‌ 294.

54. تفسير قمي، ج‌ 1، صص‌ 106، 129، 133، 142، 145، 159، 163، 168، 190، 194، 195، 203، 204 (دو بار)، 208، 219 (دو بار)، 221، 223، 226، 227، 239، 240، 283، 301، 309، 311، 312، 313، 320، 321، 359، 363، 367، 384، 385، 387، ج‌ 2، صص‌ 17، 19، 21 (دو بار)، 37، 212 (دو بار)، 223، 288 و 350.

55. البته‌ اين‌ عنوان‌ از تفسير نعماني‌ افتاده، چنان‌چه‌ خواهد آمد.

56. بحارالانوار، ج‌ 93، ص‌ 17.

57. تفسير قمي، ج‌ 1، ص‌ 7؛ در ص‌ 175 و ج‌ 2، صص‌ 70، 111 و 341 معناي‌ اختبار و در ج‌ 1، ص‌ 277، معناي‌ كفر و در ج‌ 2، ص‌ 223، معناي‌ عذاب‌ و درج‌ 2، ص‌ 372، معناي‌ حب‌ تكرار شده‌ است. در ج‌ 1، ص‌ 195 فتنه‌ به‌ معناي‌ عذاب‌ و درج‌ 2، ص‌ 372 معناي‌ حب‌ تكرار شده‌ است. درج‌ 1، ص‌ 195، فتنه‌ را به‌ معناي‌ كذب‌ و در ج‌ 2، ص‌ 110 به‌ معناي‌ بليه‌ تفسير كرده‌ است.

58. بحارالانوار، ج‌ 93، صص‌ 22 و 23.

59. سه‌ معناي‌ ديگر تفسير قمي‌ چنين‌ است: امت‌ محمد، الخلق‌ كله‌ و نيز تفسير امت‌ معدوده‌ به‌ اصحاب‌ قائم‌ (و نيز ر.ك: ج‌ 1، ص‌ 323، ج‌ 2، ص‌ 205)، در ج‌ 1، ص‌ 62 امت‌ به‌ ائمه‌ و در ج‌ 1، صص‌ 70، 310، 337 و 389، ج‌ 2، ص‌ 282، امت‌ به‌ مذهب‌ و در ج‌ 1، ص‌ 345 امت‌ به‌ حين، و در ج‌ 1، ص‌ 321 امت‌ به‌ خروج‌ القائم‌ تفسير شده‌ است.

60. بحارالانوار، ج‌ 93، صص‌ 12 و 15.